

«توسعه صلاحیت یا صلاحیت تبعی»

دکتر خیراله هرمزی*

(تاریخ دریافت ۹۰/۱۲/۲۰ پذیرش ۹۳/۷/۲۷)

چکیده:

قواعد صلاحیت به منظور تقسیم کار بین دادگاه‌ها با توجه به نوع اختلاف، جرم و... وضع شده است. به همین منظور در قوانین دادرسی مدنی صلاحیت به صلاحیت ذاتی، نسبی و محلی تقسیم شده است. اما گاهی به محکمه‌ای که صلاحیت رسیدگی به موضوعی را ندارد به جهات خاصی اجازه رسیدگی به آن موضوع داده می‌شود که به این امر توسعه صلاحیت یا ایجاد صلاحیت تبعی گفته می‌شود. هدف از تحریر این مقاله بررسی قواعد صلاحیت و موارد صلاحیت تبعی است.

واژگان کلیدی: صلاحیت دادگاه‌ها، صلاحیت ذاتی، صلاحیت نسبی، صلاحیت محلی، صلاحیت تبعی.



مقدمه

وظیفه قانون ایجاد امنیت اجتماعی، جلوگیری از ایجاد اختلاف و حل اختلاف در صورت حدوث آن است. با فزونی جمعیت، پیچیده و متنوع تر شدن روابط اجتماعی، این مهم روز به روز دشوارتر گردیده است. به تبع این تحولات حل اختلافات بین مردم و رسیدگی به جرائم متعدد و پیچیده نیز دشوار شده و نمی توان انتظار داشت که یک قاضی بتواند به انواع اختلافات و جرم‌ها رسیدگی نماید، زیرا اشراف بر کلیه قوانین و یافتن راه حل برای همه گونه اختلاف از توان یک نفر، هر چقدر هم که توانمند و ساعی باشد برخاسته نیست. به همین دلیل است که با توجه به تجارب به دست آمده در کشورها برای حل اختلافات و رسیدگی به جرائم به موجب قانون، تقسیم کاری بین دادگاه‌ها انجام شده که به قواعد صلاحیت معروف است. گرچه در کشور ما برخلاف رویه جاری در دنیا با تصویب لایحه تشکیل دادگاه عمومی و انقلاب و حذف دادسرا به عبث سعی شده بود که کلیه اختلافات و جرائم نزد یک دادگاه قابل طرح باشد، اما سرانجام روشن گردید که این امر امکان‌پذیر نیست و تقسیم دادگاه عمومی به جزایی، حقوقی و خانواده آغاز تخصصی شدن دادگاه‌ها بوده که امید است، ادامه یافته و دادگاه‌های تخصصی‌تر ایجاد شود.

هدف از تدوین این مقاله مطالعه مختصر پیرامون قواعد صلاحیت (نحوه تقسیم کار بین دادگاه‌ها) و پرداختن به نوعی خاص از صلاحیت است که تحت عنوان صلاحیت تبعی شناخته شده است. از این رو در گفتار نخست، قواعد صلاحیت و در گفتار دوم، صلاحیت تبعی و مصادیق آن را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.



گفتار اول: صلاحیت

گفته شد که منظور از وضع قواعد صلاحیت تقسیم کار بین دادگاه هاست. به طور سنتی صلاحیت به صلاحیت ذاتی، محلی و نسبی تقسیم می گردد. در قانون آیین دادرسی مدنی سابق، صلاحیت به ذاتی و نسبی تقسیم شده بود (مواد ۱۰ الی ۴۵) و صلاحیت محلی و نسبی هر دو تحت عنوان صلاحیت نسبی آورده شده بود. در قانون جدید، باب اول در صلاحیت دادگاهها و فصل اول باب مذکور، در صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاهها می باشد (مواد ۱۰ الی ۲۵). در این قانون علی رغم اشاره به صلاحیت ذاتی در عنوان فصل اول به موارد آن اشاره نشده است. قواعد صلاحیت مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی ایران اقتباسی از قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه است (مواد ۳۳ الی ۳۸). پس از ذکر این تقسیم بندی، انواع صلاحیت را به طور مختصر مورد بحث قرار می دهیم.

صلاحیت ذاتی

در حقوق فرانسه صلاحیت ذاتی این گونه تعریف شده: شایستگی رسیدگی به یک ترافع که به وسیله قانونی که مربوط به دادگاه (رسیدگی کننده) است (دادگاه حقوقی یا جزایی) و یا به موجب درجه دادگاه (دادگاه بدوی یا تجدیدنظر)، یا با توجه به نوع دادگاه (دادگاه تجاری، امور اجتماعی) و یا دادگاه امور (خانواده طلاق، نسب و ...) تعیین می گردد.^۱

دکتر احمد متین دفتری در تعریفی مشابه صلاحیت ذاتی را این گونه تعریف نموده: قوانین مربوط به صلاحیت ذاتی ناظر به امور ذیل می باشند. ۱- مقام و موقعیتی که دادگاهی در طبقه بندی اساسی دادگاهها دارد و مطابق آن دادگاهها به دادگاههای

1. *Compétence d'attribution aptitude (a' connaitre d'une affaire) déterminé par l'ordre auquel appartient la juridiction (Tribunal civil ou juridiction re'pressive) par le degré de la juridiction (commercial, prud' homale) et celle des affaires (divorce, filiation, etc) Ge'rard Conrnu. Vocabulaire juridique – puf e'dition 2007.*



اداری یا کیفری یا مدنی تقسیم می‌شوند. این طبقه‌بندی از حیث صنف دادگاه‌هاست. ۲- در هر صنف از صنوف دادگاه‌ها درجات (پایه‌هائی) موجود است که مانند نردبام است و سلسله مراتب قضایی بر آن قرار گرفته است. ۳- در هر صنف و در هر درجه از دادگاه‌ها نوع آن را باید تشخیص داد. مقصود از نوع دادگاه وجهه آن از لحاظ عمومی و اختصاصی است. دادگاه‌ها از حیث نوع به دادگاه‌های عمومی و دادگاه‌های اختصاصی تقسیم می‌شوند (متین دفتری، (۱۳۸۷)، ص ۲۵۹).

با توجه به تعاریف فوق می‌توان گفت صلاحیت ذاتی مخصوص به نوع، درجه و صنف دادگاه‌ها و مربوط به نظم عمومی است. قانون قدیم آیین دادرسی مدنی باب اول (ماده ۱۰ به بعد) را به صلاحیت دادگاه‌ها اختصاص داده و عنوان فصل اول آن (مواد ۱۰ الی ۱۲) در صلاحیت ذاتی دادگاه‌ها بود. اما با این وجود، تعریفی از صلاحیت ذاتی نداشت.

قانون جدید نیز باب اول (مواد ۱۰ به بعد) را به صلاحیت دادگاه‌ها اختصاص داده است. با این که عنوان فصل اول باب اول صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاه‌هاست، ماده ۱۰ قانون صلاحیت ذاتی دادگاه عمومی را مورد تأکید قرار داده و تنها دادگاه انقلاب و دادگاه‌هایی که قانون خاص دارند را استثناء نموده است. ماده مذکور مقرر می‌دارد: «رسیدگی نخستین به دعاوی، حسب مورد در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب است، مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد». هم‌چنین تبصره ۲ ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری در مورد صلاحیت ذاتی مقرر می‌دارد: صلاحیت مراجع دادگستری نسبت به مراجع غیر دادگستری و صلاحیت دادگاه عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی، هم‌چنین صلاحیت دادگاه بدوی نسبت به مراجع تجدیدنظر از جمله صلاحیت ذاتی آنان است. به نظر می‌رسد علاوه بر موارد فوق هم اکنون صلاحیت دادگاه عمومی جزایی نسبت به صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی صلاحیت ذاتی است. هم‌چنین صلاحیت دادگاه خانواده در حوزه‌های قضایی که دادگاه خانواده تأسیس شده، نسبت به سایر دادگاه‌ها صلاحیت ذاتی است.



صلاحیت محلی

صلاحیت محلی این گونه تعریف شده است: شایستگی رسیدگی به ترافع که براساس معیارهای جغرافیایی تعیین می گردد، اقامتگاه یا محل سکونت طرف دعوی، محل وقوع مال غیر منقول، محل وقوع جرم و غیره. (اسماعیل عمر، ۲۰۰۹، ص ۱۳۹)^۱ در حقوق کشورهای عربی، صلاحیت محلی «اختصاص مکانی» نامیده می شود و در تبیین این گونه صلاحیت گفته شده: گسترده‌گی قسمتهای مختلف کشور و پراکندگی جمعیت در مناطق مختلف آن دارای اثر در تعداد دادگاه های از نوع و درجه یکسان و تقسیم آن در قسمتهای مختلف کشور است تا قاضی در حد امکان نزدیک محل زندگی طرفین دعوی یا محل نزاع آنها باشد تا بتواند آسانتر دادرسی نماید. (عمر نیل، ۲۰۰۹، ص ۱۳۹) در حقوق کشور ما صلاحیت نسبی مترادف صلاحیت محلی انگاشته شده است. عنوان فصل اول باب اول قانون آیین دادرسی مدنی «در صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاهها» می باشد. حقوق دانان ما نیز در کتاب های دادرسی مدنی تنها در مورد صلاحیت ذاتی و صلاحیت نسبی بحث نموده و صلاحیت نسبی را مترادف صلاحیت محلی دانسته اند. (دفتری، پیشین، شمس، ص ۴۰۷، جعفری، ص ۶۲۲، ج ۴).

اما باید گفت منظور از صلاحیت محلی قلمرو جغرافیای دادگاه است، زیرا حکومت ها مکلفند در تقسیمات کشوری برای هر شهر و منطقه دادگاه تأسیس نمایند، تا جهت مراجعه در اختیار مردم باشد.

اصل سی و چهارم قانون اساسی در این مورد مقرر می دارد: دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می تواند به منظور دادخواهی به دادگاه های صالح رجوع نماید، همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و

۱- برای مطالعه بیشتر در مورد صلاحیت ر. ک:

compétence territoriale. aptitude (à connaitre d'une affaire) déterminée par des critères géographiques: domicile ou re'sidence d'une partie, situation de l'immeuble litigieux, lieu du délit etc. Geard Cornue op. cit. p 189.



هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون، حق مراجعه به آنرا دارد منع کرد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود حکومت جمهوری اسلامی ایران مکلف است از نظر جغرافیایی در کلیه مناطق ایران این‌گونه دادگاه‌ها را تأسیس نماید. در نتیجه می‌توان گفت منظور از صلاحیت محلی قلمرو و حوزه جغرافیایی دادگاه است و صلاحیت محلی همان‌گونه که خواهیم دید با صلاحیت نسبی تفاوت دارد.

صلاحیت نسبی

با توجه به نقشی که آراء دادگاه‌ها در ایجاد امنیت اقتصادی دارند و هم‌چنین نظر به اهمیت مسائل اقتصادی در زندگی اجتماعی افراد یک کشور، تقریباً در اکثر کشورهای دنیا، دعاوی را از نظر ارزش اقتصادی حق مورد نزاع (خواسته) بین دادگاه‌ها تقسیم نموده‌اند. در نتیجه یکی از معیارهای صلاحیت دادگاه‌ها ارزش خواسته می‌باشد. بنابراین دعاوی با توجه به ارزش خواسته بین دادگاه‌ها تقسیم می‌شود. در قانون آیین دادرسی مدنی سابق بر اساس قانون تقسیمات کشوری دعاوی با توجه به ارزش خواسته بین دادگاه‌های بخش و شهرستان تقسیم شده بود (مواد ۱۳ الی ۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی سابق). هم‌اکنون نیز در بسیاری از کشورها محاکم به دادگاه‌های بخش، شهر و استان تقسیم و هر کدام به دعاوی خاصی با توجه به ارزش خواسته رسیدگی می‌نمایند.^۱ مثلاً ممکن است یک شرکت بسیار بزرگ از نظر جغرافیایی در یک بخش قرار گرفته باشد. علی‌القاعده هرگونه دعوی علیه این شرکت باید در دادگاه آن بخش انجام گیرد، اما با توجه به ارزش خواسته ممکن است دعاوی علیه شرکت مذکور قابل طرح در دادگاه آن بخش نباشد و دادگاه شهر یا استان صلاحیت رسیدگی به آنرا داشته باشد. مثلاً در حقوق داخلی ما ممکن است دعاوی با خواسته بسیار بالا علیه بعضی از شرکت‌های پتروشیمی واقع در شهر کوچک

۱ - برای مطالعه پیرامون تقسیم بندی و صلاحیت دادگاه‌های در حقوق انگلیس، ر. ک:

O Hare and Brow – Civil litigation. Chapter1- civil courts n 10001. P۸ - London SWEET and MAXWELL 2003.



عسلویه به موجب قانون تنها نزد دادگاه‌های عمومی حقوقی شهر عسلویه قابل اقامه باشد. این در حالی است که این امکان وجود دارد، دادگاه این شهر به سبب مقدار تجربه قضایی قاضی و تأثیری که رأی صادره علیه شرکت طرف دعوی، بر اقتصاد منطقه و یا اقتصاد کشور می‌گذارد، توان رسیدگی به پرونده را نداشته باشد یا این رسیدگی به مصلحت عمومی نباشد. لذا بهتر است رسیدگی به دعاوی با توجه به ارزش خواسته بین دادگاه‌ها تقسیم و قواعد صلاحیت نسبی در قانون آورده شود.

در حقوق فرانسه صلاحیت نسبی ضمن قواعد صلاحیت ذاتی آورده شده است. ماده ۳۴ قانون آیین دادرسی در این مورد مقرر می‌دارد: صلاحیت به سبب مبلغ خواسته و هم‌چنین نرخ تجدیدنظرخواهی که کمتر از آن قابل تجدید نظرخواهی نیست به موجب قواعد خاص هر دادگاه و مواد زیر تعیین می‌گردد.^۱ در قانون سابق آیین دادرسی مدنی ایران صلاحیت نسبی برای دادگاه تعیین شده برای مثال عنوان فصل دوم باب اول مربوط به صلاحیت دادگاه‌ها، در صلاحیت نسبی دادگاه‌ها، بود که مبحث اول آن (ماده ۱۳ به بعد) در صلاحیت نسبی دادگاه‌های بخش بود و مبحث دوم آن تا (ماده ۱۷ به بعد) در صلاحیت نسبی دادگاه‌های شهرستان احکامی را به‌همراه داشت. هم‌چنین قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو، دعاوی را با توجه به ارزش خواسته بین دو دادگاه حقوقی یک و دو تقسیم نموده بود. ماده ۷ قانون مذکور مقرر می‌داشت: رسیدگی به امور زیر در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی دو است... دعاوی راجع به اموال منقول و غیر منقول و دیون و منافع و زیان ناشی از جرم و ضمان قهری در صورتی که خواسته بیش از دو میلیون ریال نباشد. ماده ۵ همان قانون نیز مقرر نموده بود. دادگاه حقوقی «یک» به کلیه دعاوی و امور حسبی رسیدگی می‌کنند مگر آنچه بموجب قانون در صلاحیت دادگاه حقوقی «دو» یا دادگاه مدنی خاص است».

1 . Art34: La compétence en raison du montant de la demande ainsi que le taux du ressort au-dessous duquel l'appel n'est pas ouvert sont déterminés par les règles propres à chaque juridiction et par les disposition ci- après.



در حقوق کشورهای عربی نیز بین صلاحیت محلی و صلاحیت نسبی تفاوت گذاشته و صلاحیت نسبی را با توجه ارزش خواسته تعیین می‌نمایند. یکی از متخصصین دادرسی مدنی در این مورد می‌نویسد: منظور از صلاحیت نسبی توزیع دعاوی بین دادگاه براساس ارزش خواسته است، به طوری که دادگاه صلاحیت رسیدگی به دعوی را در صورتی دارد که ارزش خواسته از حد معین بیشتر یا کمتر نباشد، و این میزان به نصاب اختصاص یا قاعده نصاب معروف است. (خلیل، ۲۰۰۱، ص ۸۳) همان گونه که دیدیم نباید صلاحیت محلی و صلاحیت نسبی را یکسان پنداشت، بلکه ممکن است دادگاه‌های یک منطقه که از نظر محلی در وضعیت یکسانی از نظر رسیدگی به دعاوی قرار دارند، صلاحیتشان با توجه به ارزش خواسته متفاوت باشد. در قانون کشور ما نیز بهتر است این صلاحیت پذیرفته شده و دعاوی با توجه به ارزش خواسته بین دادگاه‌ها تقسیم شود و رسیدگی به دعاوی با ارزش خواسته بالا به دادگاه‌هایی واگذار گردد که تعداد قضات آنها از یک نفر بیشتر و تجربه قضایی آنها نیز زیادتر باشد، البته هم‌اکنون صلاحیت شورای حل اختلاف نسبت به دادگاه‌های عمومی در مورد دعاوی مالی صلاحیت نسبی است (ماده ۱۱ قانون شورای حل اختلاف).

توسعه صلاحیت و صلاحیت تبعی

گفته شد که دعاوی براساس قواعد صلاحیت ذاتی، نسبی و محلی بین دادگاه‌ها تقسیم می‌شود. اما گاهی اوقات دادرسی منظم و عادلانه و حل و فصل بهتر و سریع‌تر خصوصاً مستلزم این است دعوایی نزد دادگاهی که صلاحیت ذاتی یا صلاحیت محلی برای رسیدگی به آن دعوی را ندارد، طرح گردد. به این امر تمديد یا توسعه صلاحیت گفته می‌شود و صلاحیتی که دادگاه در نتیجه اعمال این قاعده پیدا می‌کند به صلاحیت تبعی معروف است. (Jullien, Fricero, Judiciaire (2001)n169). توسعه صلاحیت گاه قراردادی است، یعنی طرفین دعوی توافق می‌کنند که دعوی نزد دادگاهی طرح شود، که صلاحیت رسیدگی به دعوی را



ندارد، این امر در مورد صلاحیت محلی امکان پذیر است و گاه به موجب قواعد دادرسی است، بنابراین توسعه صلاحیت را تحت دو عنوان توسعه صلاحیت قراردادی و قانونی و قضایی (صلاحیت تبعی) مورد بحث قرار می‌دهیم.

توسعه قراردادی صلاحیت

منظور از توسعه صلاحیت قراردادی این است که طرفین توافق نمایند دعوی نزد دادگاهی رسیدگی شود که به موجب قانون و به‌طور طبیعی آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد. چنین صلاحیتی علاوه بر تراضی طرفین، مشروط به این است که قانون‌گذار اجازه چنین توافقی را داده باشد. به بیانی دیگر، نوع صلاحیتی که در مورد آن توافق می‌شود مربوط به نظم عمومی نباشد، مثل صلاحیت محلی. حال سؤال این است که چنین توافقی در مورد چه نوع صلاحیتی امکان‌پذیر است؟ آیا در مورد هر سه نوع صلاحیت ذاتی، نسبی و محلی می‌توان توافق نمود. در پاسخ به این سؤال در مورد صلاحیت ذاتی باید چند مورد را از هم دیگر تفکیک نمود. نخست دادگاه‌های اختصاصی است. گرچه در کشور ما به موجب قانون، دادگاه اختصاصی وجود ندارد، اما می‌توان صلاحیت دادگاه خانواده در رسیدگی به دعاوی خانوادگی را صلاحیت اختصاصی دانست، هم‌چنین است صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به دعاوی حقوقی در مورد اموال مصادره شده. (رای وحدت رویه ۱۳۷۱ شمسی ۵۸۱) در مورد صلاحیت اختصاصی، طرفین اختلاف نمی‌توانند با توافق دعوی را که در صلاحیت اختصاصی دادگاه خانواده یا دادگاه انقلاب است، نزد دادگاه دیگری مثل دادگاه عمومی حقوقی مطرح نمایند. امری که در کشورهایی که دادگاه اختصاصی، مثل دادگاه تجاری، دادگاه رسیدگی به مسائل اجتماعی، اجاره زمین‌های کشاورزی و روستایی و غیره دارند با وسعت بیشتری قابل طرح و بررسی است. (cadiet.200.p30).



توافق بر توسعه صلاحیت نسبی دادگاه

همان‌گونه که مطرح شد، منظور از صلاحیت نسبی تقسیم کار بین دادگاه‌ها براساس ارزش خواسته می‌باشد. در قانون آیین دادرسی مدنی کشور ما چنین صلاحیتی پیش‌بینی نشده و دادگاه‌های عمومی حقوقی حق رسیدگی به هر دعوی را صرف‌نظر از میزان ارزش خواسته دارند، ولی در سایر کشورها همانند قانون سابق ما دادگاه‌های بخش، شهر و شهرستان وجود دارد (judicial.Aenryj1998) و دعاوی برمبنای ارزش خواسته بین آنان تقسیم می‌گردد. حال سؤال این است که آیا در موردی که دادگاهی به موجب قواعد صلاحیت نسبی، صلاحیت رسیدگی به دعوی را با توجه به ارزش خواسته ندارد، آیا می‌توان در مورد صلاحیت دادگاه توافق کرد. پاسخ به این سؤال در حقوق فرانسه به جزء در موارد خاص منفی است. زیرا قواعد مربوط به صلاحیت نسبی در اکثر موارد مربوط به نظم عمومی است (cadiet-normand.2010).

در حقوق ایران با توجه به این که صلاحیت نسبی مورد پذیرش قرار نگرفته و دادگاه‌ها عمومی می‌باشند، نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد اما در مورد شورای حل اختلاف قانون‌گذار، عدول از صلاحیت نسبی، شورا، را در صورت توافق طرفین پذیرفته است. زیرا به موجب بند ۱ ماده ۱۱ قانون شورای حل اختلاف، دعاوی مالی تا ارزش پنجاه میلیون ریال در صلاحیت شورا است، البته طرفین می‌توانند با توافق دعاوی مالی با ارزش بالاتر را نیز نزد شورا طرح نمایند.

توافق بر صلاحیت محلی دادگاه

گفتیم منظور از صلاحیت محلی قلمرو جغرافیایی دادگاه می‌باشد. در صلاحیت محلی قاعده این است که دعوی نزد دادگاه محل اقامت خوانده اقامه گردد (ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی). در حقوق فرانسه نیز وضع به همین ترتیب است. ماده ۴۲ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه در این مورد مقرر می‌دارد: «دادگاه محل اقامت خوانده، در صورت عدم توافق خلاف آن، صلاحیت محلی برای رسیدگی به



دعوی را دارد.^۱ همان گونه که ملاحظه می شود، قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه امکان توافق در مورد صلاحیت محلی را به صراحت ذکر نموده است. علی رغم این که چنین نصی در قانون آیین دادرسی مدنی ایران وجود ندارد، اما ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی در مورد تعهدات ناشی از قرارداد چنین اجازه ای را به طرفین قرارداد داده است.

نظر اکثر حقوق دانان و رویه قضایی این است که خلاف صلاحیت محلی می توان توافق نمود. مفهوم مخالف بند یک ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی نیز متضمن چنین امری است. ماده مذکور اشعار می دارد: در موارد زیر حکم یا قرار نقض می گردد: ۱- دادگاه صادر کننده رأی صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته باشد و در مورد عدم رعایت صلاحیت محلی، وقتی نسبت به آن ایراد شده باشد. به موجب این ماده اگر دادگاهی که صلاحیت محلی برای رسیدگی به دعوی را ندارد به دعوی رسیدگی نماید و خواننده یا خواندگان نسبت به صلاحیت آن ایراد ننماید، عدم ایراد یا سکوت نسبت به صلاحیت به معنی قبول صلاحیت است. پس هنگامی که سکوت در مورد صلاحیت به معنی قبول صلاحیت دادگاه غیر صالح است، توافق در مورد صلاحیت دادگاه غیر صالح به طریق اولی معتبر است. اما ذکر این نکته لازم است که همه انواع صلاحیت های محلی قابل توافق نمی باشد. از جمله:

- ۱- صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیر منقول (مواد ۱۲ و ۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی).
- ۲- درخواست تأمین دلیل و خسارات که باید از دادگاهی تقاضا شود که دلیل در حوزه آن واقع است (ماده ۱۴).
- ۳- دعاوی مربوط به ترکه متوفی و ورشکستگی (مواد ۲۰، ۲۱ و ۲۲) که قابل عدول نمی باشند. چه این که صلاحیت محلی دادگاه در این گونه موارد مربوط به نظم در دادرسی است و طرفین نمی توانند خلاف آن توافق نمایند.

1 - Art. 42 - la juridiction Territorialement compétente est, sauf disposition contraire, celle du lieu où demeure le défendeur.



توسعه صلاحیت به موجب قانون یا قواعد دادرسی (صلاحیت تبعی دادگاه)

در آیین دادرسی مدنی ایران، نصوص متعدد قانونی صلاحیت دادگاه را توسعه داده مثل دعوی مرتبط (قسمت دوم بند دوم ماده ۸۴)، دعوی طاری و سایر مواردی که به طور مفصل مورد بحث قرار خواهد گرفت، اما با این وجود مواد مذکور صراحت لازم را ندارد و گاه ممکن است موجب اختلاف در صلاحیت و بحث حقوقی گردد. ولی در بعضی از کشورها در مورد توسعه صلاحیت دادگاه (صلاحیت تبعی) نصوص خاصی وجود دارد. مثلاً ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی عراق مقرر می‌دارد: دعوی مطالبه هزینه دادرسی و حق الوکاله و کیل نزد دادگاهی اقامه می‌شود که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است ولو این که رسیدگی به دعوی در صلاحیت عمومی و اختصاصی آن دادگاه نباشد به جز در مورد دادگاه‌های جزایی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور (الحلام، ۲۰۰۸)، ص ۵۳۸).

در حقوق لبنان نیز چنین قاعده‌ای وجود دارد و در این مورد گفته شده رسیدگی به هر مسئله فرعی که از دعوی اصلی نشأت گیرد، در صلاحیت دادگاهی است که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است. (خلیل، ۲۰۰۱، ۱۲۷) هم‌چنین در مورد ایرادات و دفاع، چون ممکن است دفاع یا ایراد به گونه‌ای باشد که استماع آن در صلاحیت دادگاهی که به دعوی رسیدگی می‌کند، نباشد. در این صورت نیز گفته می‌شود دادگاه به تبع رسیدگی به اصل دعوی به ایراد یا دفاع نیز رسیدگی می‌کند. هم‌چنین است رسیدگی به دعوی طاری، اضافی، ورود شخص ثالث، جلب شخص ثالث و متقابل.^۱ مواردی که موضوع بررسی گفتار دوم قرار گرفته است.

1 - *le juge de l'action est le juge de l'exception. Henry solus – Roger Perrot, Droit judiciaire prive' – Tome 2 – n° 452-siry paris 1992.*



عدول از صلاحیت

صلاحیت دادگاه کیفری در رسیدگی به دعوای حقوقی ناشی از جرم

قاعده این است که کلیه دعوای حقوقی نزد دادگاه حقوقی طرح شود. اما قانون‌گذار دعوی خسارت و ضرر و زیان ناشی از جرم را قابل طرح نزد دادگاه جزایی دانسته است. ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری در این مورد مقرر می‌دارد: شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حقی از قبیل قصاص و قذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود. ضرر و زیان قابل مطالبه به شرح زیر می‌باشد: ۱- ضرر زیان‌های مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است. ۲- منافی که ممکن الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم، مدعی خصوصی از آن محروم و متضرر می‌شود. ماده ۱۰ قانون مذکور نیز در تکمیل ماده مقرر داشته است: در امور مالی هرگاه قبل از صدور حکم قطعی، متهم فوت کند ادعای خصوصی به قوت خود باقی است. اسقاط حقوق عمومی به جهتی از جهات قانونی موجب اسقاط حقوق خصوصی نمی‌شود. بنابراین قانون‌گذار به تبع امر کیفری به دادگاه جزایی اجازه و صلاحیت رسیدگی به دعوای حقوقی را داده است. پس منطق و رسیدگی سریع، منظم و عادلانه مستلزم این است که همان دادگاهی که به ارتکاب جرم رسیدگی و متهم را مجرم تشخیص داده، به دعوای حقوقی ناشی از جرم رسیدگی کند، نه این که دادگاه جزایی مجرم را محکوم نموده و محکوم‌له دادگاه کیفری، بار دیگر دعوای حقوقی را نزد دادگاه حقوقی طرح نماید. بنابراین مجنی علیه این اختیار را دارد که دعوای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم را نزد دادگاه کیفری اقامه نماید و یا این که پس از صدور حکم کیفری و به استناد حکم مذکور دعوای خود را نزد دادگاه حقوقی طرح نماید. در حقوق فرانسه نیز همین گونه است (ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری).

در حقوق بعضی از کشورها، صرف شکایت کیفری به معنی مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم است و دادگاه جزایی بدون ارائه دادخواست یا درخواست مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم به موضوع رسیدگی می‌نماید. مثلاً ماده ۹ قانون آیین



دادرسی کیفری عراق مقرر می‌دارد: الف- ارائه شکایت کیفری برای حق جزایی عبارت است از اقدام جزایی بر علیه مجرم و تقاضای مجازات او و شکایت مکتوب (علیه مجرم) متضمن دعوی حقوقی نیز می‌باشد، مگر این که خلاف آن تصریح شده باشد. ب- دادگاه کیفری فقط به تبع رسیدگی به امر کیفری به دعوی حقوقی رسیدگی می‌نماید.^۱ بنابراین دادگاه جزایی بدون این که صلاحیت رسیدگی به دعوی حقوقی را داشته باشد به دعوی حقوقی به تبع دعوی کیفری رسیدگی می‌نماید. هم چنین اجرای حکم در قسمت مدنی نیز توسط دادسرا انجام می‌شود، این در حالی است که احکام حقوقی توسط اجرای احکام دادگاه‌های حقوقی اجرا می‌گردد. در نتیجه صلاحیت دادگاه کیفری به رسیدگی دعوی حقوقی به تبع دعوی کیفری در واقع عدول از قواعد صلاحیت ذاتی است.^۲

عدول از صلاحیت اختصاصی

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، با توجه به پیچیدگی روابط اجتماعی در اکثر قریب به اتفاق کشورهای دنیا، قانون‌گذار دادگاه‌هایی برای رسیدگی به دعوی خاص و صنفی یا شغلی خاص ایجاد نموده است، مثل دادگاه‌های تجاری، دادگاه‌های رسیدگی به اختلاف کارگر و کارفرما و غیره، مثلاً در حقوق فرانسه، دادگاه‌های تجارت، دادگاه‌های حل اختلاف کارگر و کارفرما دادگاه‌های تأمین اجتماعی و دادگاه‌های رسیدگی به اختلافات مربوط به اجاره زمین‌های کشاورزی را می‌توان نام برد. (کتاب اصول التقاضی وفقاً لقانون المرافعات- سید احمد محمود- جامعه عین شمس - ۲۰۰۵). در کشور ما به ندرت دادگاه‌های اختصاصی ایجاد شده

۱ - المادة ۹- من اصول المحاکمات جزائیة - تقدیم الشکوی یتضمن الدعوی بالحق الجزایی و هو طلب الاتخاذ الإجراء الجزائیة ضد المرتکب الجرمه و فرض العقوبه علیه، و تتضمن الشکوی التحریریة الدعوی بالحق المدنی مالم یصرح المشتکی عنه خلاف ذلك ب: لانتظر المحکمه الجزاییه فی الدعوی بالحق المدنی الا تبعاً للحق الجزایی.

۲ - برای مطالعه بیشتر پیرامون دعوی حقوقی نزد دادگاه جزایی در حقوق فرانسه مراجعه شود:

Procédure pénale ^۱Gaston stefani –Georges levasseur – Bernard Bouloc – l’action civil. n° 225 a' 355- P 186 a' 322- 18 édition – Dallez2001.



و با تصویب قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب، دادگاه‌های عمومی به کلیه اختلافات رسیدگی می‌نمایند. اما با این وجود می‌توان دادگاه خانواده، انقلاب و ویژه روحانیت را دادگاه‌های اختصاصی دانست.

سئوالی که مطرح می‌شود این است که آیا ممکن است توسعه صلاحیت یا صلاحیت تبعی موجب عدول از قواعد صلاحیت اختصاصی شود. مثلاً اگر زوجه نزد دادگاه خانواده، دعوایی به خواسته مطالبه مهریه که هزار سکه طلا است، اقامه نماید و زوج ادعای تهاتر تعدادی از سکه‌ها را با سکه‌هایی که قبلاً به زوج هدیه داده را بنماید، گرچه ادعای تهاتر دعوی نیست (ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی مدنی) ولی این ادعا به تبع دعوای اصلی نزد دادگاه خانواده قابل طرح است، زیرا در واقع زوج از هبه خود رجوع و سپس ادعای تهاتر نموده، امری که نیاز به بررسی قضایی دارد و چنین ادعایی به طور طبیعی قابل طرح نزد دادگاه خانواده نمی‌باشد. اما به تبع دعوای اصلی قابل طرح، نزد دادگاه خانواده که از نظر ما یک دادگاه اختصاصی است، می‌باشد.

درمورد دادگاه انقلاب نیز گرچه قانون‌گذار به موجب ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، صلاحیت اختصاصی به این دادگاه داده است، اما با توجه به ضرورت و رعایت قواعد دادرسی منظم، دیوان عالی کشور به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۲/۲ رسیدگی به دعوای حقوقی در مورد اموال مصادره شده را در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب قرار داده است. در واقع این رأی صلاحیت دادگاه انقلاب را توسعه داده و سبب صدور چنین رأیی این بوده که اگر مالی توسط دادگاه انقلاب مصادره شده باشد به علت اشراف آن دادگاه به موضوع، عقل سلیم حکم می‌نماید که اگر کسی ادعایی نسبت به چنین مالی دارد، دعوای خود را نزد دادگاه انقلاب طرح نماید. صلاحیت دادگاه انقلاب در این مورد صلاحیت تبعی است. به دیگر سخن دادگاه انقلاب به تبع دعوای اصلی (دعوای مصادره) به دعوای حقوقی در مورد مال مصادره شده رسیدگی می‌نماید. دادگاه ویژه روحانیت نیز به جرائم روحانیون رسیدگی می‌نماید، اما قربانی جرم می‌تواند دعوای مطالبه خسارت ناشی از جرم را نیز نزد دادگاه ویژه روحانیت طرح نماید.



در همه موارد فوق در واقع صلاحیت تبعی موجب عدول از صلاحیت اختصاصی است. امری که در حقوق فرانسه نیز در بعضی موارد مشاهده می‌شود (Gerardcornu 1996.118p).

گفتار دوم: عدول از صلاحیت محلی به تبع رسیدگی به دعوای اصلی

دعاوی مرتبط

یکی از موارد توسعه صلاحیت و اعطای صلاحیت تبعی به دادگاهی که از نظر محلی غیر صالح برای رسیدگی است، مورد دعاوی مرتبط است. ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: اگر به موجب یک دادخواست، دعاوی متعددی اقامه شود که با یک دیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، دعاوی اقامه شده را از یک دیگر تفکیک و به هر یک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌نماید. همان گونه که ملاحظه می‌شود به موجب مفهوم مخالف قسمت نخست این ماده اگر دعاوی متعدد که ضمن یک دادخواست اقامه شده با یک دیگر ارتباط کامل داشته باشند، دادگاه آنها را از هم تفکیک نمی‌کند و به همه آنها با هم رسیدگی می‌نماید و دیگر قسمت دوم ماده که گفته در صورت صلاحیت اعمال نمی‌گردد. بلکه حتی در صورت عدم صلاحیت محلی به دعاوی مرتبط رسیدگی می‌کند. هم چنین یکی از ایرادات پیش‌بینی شده در مبحث سوم قانون آیین دادرسی مدنی (ایرادات و موانع رسیدگی) ایراد دعوای مرتبط است. ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: در موارد زیر خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا ایراد کند... ۲- دعوا بین همان اشخاص در همان دادگاه یا دادگاه هم عرض دیگری قبلاً اقامه شده و تحت رسیدگی باشد و یا اگر همان دعوی نیست، دعوایی باشد که با ادعای خواهان ارتباط کامل داشته باشد. قسمت اخیر (ماده ۱۴۱) ارتباط کامل را این گونه تعریف نموده: بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد. در رابطه با ارتباط و چگونگی وجود آن بحث‌های زیادی شده است (مقصودپور، دعاوی



طاری و شرایط اقامه آن، به نقل از بدیع الله فتحی شقاقی، بررسی دعوی متقابل در حقوق ایران، انگلستان و فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۲۷). در حقوق فرانسه، دیگر ارتباط را ناشی شدن دو دعوی از یک منشأ (ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی ایران) یا تأثیر اتخاذ تصمیم در یکی بر دیگری، نمی‌دانند. بلکه دو دعوی را هنگامی مرتبط می‌دانند، که اقتضای رسیدگی بهتر و اجرای بهتر عدالت، رسیدگی هر دو دعوی با هم باشد. در این خصوص ماده ۱۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه مقرر می‌دارد: میان دو دعوی طرح شده نزد دادگاه هنگامی ارتباط وجود دارد که اجرای بهتر عدالت مستلزم رسیدگی هر دو دعوی با هم باشد. در این صورت می‌توان از یکی از دادگاه‌ها تقاضا نمود که از رسیدگی امتناع و دعوی را برای رسیدگی نزد دادگاه دیگر ارسال نماید.^۱

بنابراین در حقوق ما یکی از موارد توسعه صلاحیت و ایجاد صلاحیت تبعی، دعاوی مرتبط است. مثلاً در مورد اختلاف در مورد تعهدات ناشی از عقد بیع، اگر بایع نزد دادگاه محل انعقاد عقد (تهران) علیه مشتری به خواسته مطالبه باقی ثمن معامله اقامه دعوی نماید و مشتری نیز در محل اقامت فروشنده (قزوین) دعوی به خواسته فسخ عقد بیع به سبب وجود خیار غبن اقامه دعوی نماید، در این مورد در خصوص دعوی دوم می‌توان ایراد امر مرتبط نمود. در این صورت دادگاه قزوین از رسیدگی امتناع و پرونده را نزد دادگاه تهران ارسال می‌دارد. این در حالی است که دادگاه قزوین محل اقامت خواننده، صلاحیت محلی برای رسیدگی به دعوی را داشته ولی از صلاحیت خود عدول و پرونده را نزد دادگاهی که سبق رسیدگی دارد ارسال نماید (قسمت دوم ماده ۸۹). در این مورد صلاحیت دادگاه تهران برای رسیدگی صلاحیت تبعی است. گاه قانون‌گذار برای حل سریع و منظم اختلافات، صلاحیت

1 - art ۱۰۱- s'il existe entre des affaires portés devant deux juridictions distincte un lien tel qu'il soit de l'intérêt d'une bonne justice de le faire instruire et juger ensemble, il peut être demande' a l'une de ces juridictions de se dessaisir et renvoyer en l'état la connaissance de l'affaire à l'autre juridiction



دادگاه را توسعه داده و رسیدگی به دعاوی متعدد را در صلاحیت یک دادگاه قرار داده است. ماده ۷ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۵ بهمن ۱۳۵۳ مقرر می‌دارد: هرگاه زن و شوهر دعاوی ناشی از اختلافات خانوادگی را علیه یکدیگر طرح نمایند دادگاهی که دادخواست مقدم به آن داده شده است صلاحیت رسیدگی خواهد داشت و هرگاه دو یا چند دادخواست در یک روز به دادگاه تسلیم شده باشد، دادگاه حوزه محل اقامت زن، صالح به رسیدگی است. کمیسیون قضایی نیز در این مورد، نظریه رسیدگی دعاوی مرتبط جهت جلوگیری از صدور آرای متناقض داده است نظر کمیسیون به این شرح است: «برحسب ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی دعاوی مربوط به مال غیر منقول در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیر منقول در آنجا واقع شده است. در سؤال مطروحه اگر چه قطعه زمین مورد دعوی در حوزه گالیکش قرار دارد، چون در تاریخ تقدیم دادخواست، کالیکش فاقد دادگاه بود طرح دعاوی خواهان در دادگاه مینودشت بلاشکال است و با توجه به مناط صلاحیت در زمان تقدیم دادخواست، اگر بعداً در گالیکش دادگاه عمومی دایر شود در صلاحیت دادگاه مینودشت خللی وارد نمی‌شود و آن دادگاه کماکان صالح به رسیدگی است. حال طرف دیگر دعوی پس از تشکیل دادگاه عمومی در گالیکش دادخواستی به خواسته فسخ معامله مورد بحث به این دادگاه تقدیم کرده، اگر دادگاه عمومی مینودشت نسبت به دعاوی قبلی (الزام به تنظیم سند رسمی) اخذ تصمیم کرده باشد، دادگاه کالیکش در خصوص فسخ معامله صالح به رسیدگی بوده و ممکن است با ملاحظه حکم صادر شده از دادگاه مینودشت نسبت به دعاوی مطروحه اخذ تصمیم کند، لیکن اگر دعاوی مطروحه در دادگاه مینودشت منتهی به صدور حکم نشده باشد.

با توجه به ارتباط کامل دو دعوی با یکدیگر و با توجه به تاریخ تقدیم دادخواست اولی، دادگاه عمومی کالیکش باید با اعلام صلاحیت دادگاه عمومی مینودشت پرونده مطروحه را به دادگاه مینودشت بفرستد که یکجا مورد رسیدگی



واقع شود و از صدور آرای متناقض جلوگیری شود» (مسائل آیین دادرسی مدنی، جلد اول، ص ۳۸).

دعای طاری

دعای طاری این‌گونه تعریف شده: «دعوایی است که در اثناء رسیدگی به دعوی که قبلاً اقامه شده، طرح می‌گردد، خواه به وسیله خواهان، (دعوی اضافی) خواه به وسیله خواننده (دعوی متقابل) خواه به وسیله شخص ثالث و یا اصحاب دعوا (دعوی ورود و جلب شخص ثالث) و هدف از آن تغییر عناصر دعوی اصلی است که در صورت ارتباط کافی با دعوی اصلی به آن ملحق می‌شود.^۱ در موارد بسیاری اگر دعوی طاری به صورت مستقل طرح شود باید نزد دادگاه دیگری غیر از دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید طرح گردد، اما قانون‌گذار این اجازه را داده که دعوی طاری به تبع دعوی اصلی نزد دادگاهی طرح گردد که صلاحیت رسیدگی به دعوی اصلی را دارد. مثلاً در دعوی اضافی، اگر خواسته اولیه خواهان الزام به تنظیم سند ملکی باشد که همراه با ملکی دیگر ضمن یک عقد بیع خریداری شده است. حال خواهان دعوی الزام سند یکی از دو ملک را در محل وقوع ملک علیه فروشنده اقامه نموده و پس از طرح دعوی قصد دارد الزام به تنظیم سند ملک دوم را برخواسته خود بیافزاید، این درحالی است که ملک دوم در حوزه قضایی دادگاه دیگری قرار دارد. به نظر می‌رسد خواهان می‌تواند با طرح دعوی اضافی نزد دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید، برخواسته اولیه خویش بیافزاید. این درحالی است که دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید، به سبب وقوع ملک در حوزه دادگاه دیگر صلاحیت رسیدگی به دعوی دوم را به‌طور

1 .Demand incidente. Demande qui, formé au cours d'un procès déjà né, soit par le demandeur (demande additionnelle) soit par le défendeur (demand reconvenentiennelle) soit par un tiers (demande en intervention) tendé a' modifier les données de l'acte introductive de l'instance est recevable dès lors qu'elle se rattache aux pre'tention originaire par un lien sufisant. Gerard Cornu – vocabulaire juridique – puf - 8 e'dition 2008 – p278.



طبیعی ندارد. اما صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی توسعه یافته و دادگاه به تبع رسیدگی به دعوی اصلی صلاحیت رسیدگی به دعوی تبعی را دارد.

همچنین است در مورد دعوی جلب شخص ثالث، زیرا به موجب ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی: هر یک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، می‌توانند تا پایان جلسه اول دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنمایند، چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدیدنظر. ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی نیز مقرر می‌دارد: شخص ثالث که جلب می‌شود خواننده محسوب و تمام مقررات راجع به خواننده درباره او جاری است. با توجه به این که شخص ثالثی که در دعوا جلب می‌شود در دعوی بیگانه و نسبت به اصحاب دعوی، ثالث محسوب می‌گردد. به موجب قواعد صلاحیت (ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی) دعوی باید در محل اقامت او اقامه گردد، حال آن که می‌بینیم قانون‌گذار اجازه داده است که دعوی علیه شخص ثالث نزد دادگاهی اقامه شود که به دعوی اصلی رسیدگی می‌نماید. بنابراین صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوی جلب شخص ثالث به تبع رسیدگی به دعوی اصلی بوده و صلاحیت دادگاه در این مورد تبعی است. در دعوی تقابل و ورود شخص ثالث نیز همین گونه می‌باشد.

صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی در رسیدگی به

متفرعات دعوی

قانون آیین دادرسی مدنی در بند دوم ماده ۳۶۲ سخن از متفرعات دعوی از قبیل ضررو زیان به میان آورده، اما متفرعات دعوی را تعریف ننموده، در کتاب‌های حقوقی نیز متفرعات دعوی تعریف نشده است، در حقوق فرانسه متفرعات دعوی این گونه تعریف شده: آن چه که به خواسته اصلی افزوده شده و آن را کامل می‌نماید.



مانند: منافع و خسارت تأخیر، نمائات و هزینه‌ها.^۱ حال اگر در دعوای اصلی به هر جهت حکم به متفرعات از قبیل: خسارت تأخیر تأدیه، هزینه دادرسی، حق الوکاله و کیل و سایر متفرعات داده نشود و محکوم له بخواهد آنرا مطالبه کند، سؤال این است که دادخواست خود را باید به کدام مرجع بدهد؟ دعوای محل اقامت خوانده که ممکن است دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی نباشد یا دادگاهی که به دعوای اصلی رسیدگی نموده است؟ قاعده این است که هر دعوی در محل اقامت خوانده اقامه شود مگر این که قانون اجازه طرح دعوی نزد دادگاهی غیر از دادگاه محل اقامت خوانده را داده باشد (ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی). گرچه قانون گذار اقامه دعوی در مورد متفرعات را از این قاعده استثناء نموده، اما عقل سلیم و رسیدگی سریع و منظم اقتضاء می کند که چنین دعوایی نزد دادگاهی مطرح شود که به دعوای اصلی رسیدگی نموده است، زیرا آن دادگاه بر موضوع پرونده و دعوی و چگونگی صدور حکم اشراف و اطلاع داشته و بهتر و سریع تر می تواند رسیدگی کند.

در حقوق فرانسه ماده ۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی، چنین دعوایی را قابل طرح نزد دادگاه رسیدگی کننده به اصل دعوی می داند. در حقوق کشورهای عربی هم این امر به عنوان یک قاعده پذیرفته شده که قاضی رسیدگی کننده به دعوای اصلی، قاضی رسیدگی به کلیه متفرعات آن دعوی می باشد.^۲ بنابراین دادگاهی که به اصل دعوی رسیدگی نموده، صلاحیت رسیدگی به متفرعات آنرا دارد و در این مورد توسعه صلاحیت دادگاه به تبع رسیدگی به دعوای اصلی است. در حقوق ایران در این مورد می توان به ملاک ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی استناد نمود. (اسماعیل عمر، ۱۵۸ص)

1 - demande accessoire, celle qui s'ajoute à la demande principale et la complète, les intérêts, les fruiets – dépenses.



صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی در دعوی مطالبه ضرر و زیان ناشی از اجرای قرار تأمین

گفته شد که خواهان باید نزد دادگاه محل اقامت خوانده اقامه دعوی نماید، اما ممکن است خواهان در قلمرو جغرافیایی چنین دادگاهی ساکن نباشد. حال اگر خواهان در اثنای دادرسی تقاضای صدور قرار تأمین خواسته نماید و دادگاه قرار تأمین خواسته صادر و قرار مذکور اجرا و مالی از اموال خوانده معادل ارزش خواسته توقیف گردد و در نتیجه خوانده تا پایان دادرسی اجازه انتقال این مال به سبب ایجاد حق عینی بر آنرا، به غیر نداشته باشد و سرانجام خواهان محکوم به بی‌حقی شود، در این صورت محکوم‌له (خوانده) می‌تواند تقاضای جبران خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین نماید. قانون‌گذار مرجع صالح برای رسیدگی به این تقاضا را دادگاهی دانسته که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است (ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی). قانون‌گذار از این هم فراتر رفته و مطالبه خسارت را مشروط به رعایت تشریفات دادرسی ندانسته و رأی صادره در مورد این نوع خسارت را قطعی اعلام نموده است. بنابراین قانون‌گذار در این مورد صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم را به تبع رسیدگی به دعوی اصلی توسعه داده است.

صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی در دعوی خسارت ناشی از اجرای دستور موقت

به موجب ماده ۳۱۰ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی خواهان می‌تواند قبل از تقدیم دادخواست، هنگام تقدیم آن و در اثناء دادرسی اعم از مرحله بدوی و تجدید نظر تقاضای صدور دستور موقت از دادگاه بنماید. دستور موقت همانند تأمین خواسته یک اقدام احتیاطی است که موضوع آن ممکن است توقیف مال، انجام عمل یا منع از انجام عملی باشد (ماده ۳۱۶ قانون آیین دادرسی مدنی).

با توجه به این که به موجب دستور موقت و قبل از صدور حکم، مالی از اموال خوانده توقیف یا این که از انجام عملی منع یا وادار به انجام عملی می‌شود و



ممکن است پس از رسیدگی حکم بر بی‌حقی متقاضی صدور دستور موقت صادر گردد. قانون‌گذار صدور دستور موقت را مشروط به پرداخت خسارت احتمالی نموده است. در صورت صدور دستور موقت، اجرای آن و سپس صدور رأی قطعی یا آن‌گونه که قانون‌گذار گفته، رأی نهایی بر علیه متقاضی دستور موقت، کسی که دستور موقت بر علیه او صادر و اجراء گردیده، حق دارد برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از اجرای دستور موقت علیه متقاضی آن به‌عنوان عامل ورود زیان اقامه دعوی نماید. حال سؤال این است که این دعوی (دعوی مطالبه ضرر و زیان ناشی از اجرای دستور موقت) باید نزد کدام دادگاه طرح شود، دادگاه محل اقامت خواننده (متقاضی صدور دستور موقت طبق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی) یا نزد دادگاه صادر کننده دستور موقت به تبع دعوی اصلی؟ قانون به این سؤال پاسخ نداده و نویسندگان آیین دادرسی مدنی هم، این سؤال را مطرح نموده و به‌نظر می‌رسد طرح این دعوی را تابع قواعد عمومی دانسته و دادگاه محل اقامت خواننده را صالح دانسته‌اند.

اما به نظر می‌رسد رسیدگی منظم، سریع و عادلانه اقتضاء دارد که چنین دعوی نزد دادگاهی طرح شود که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است، زیرا این دعوی از متفرعات دعوی اصلی بوده و دادگاه رسیدگی کننده به اصل دعوی به پرونده و شرایط دعوی احاطه بیشتری دارد. تأمین نیز توسط دادگاهی گرفته شده که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است. به‌علاوه اگر این دعوی نزد دادگاه دیگری غیر از دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است مطرح گردد تکلیف تأمینی که دادگاه از خواهان اخذ نموده، چه می‌شود؟ آیا دادگاهی که دعوی خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین نزد آن طرح شده می‌تواند به دادگاهی که تأمین نزد آن سپرده شده دستور دهد که از تأمین تا پایان رسیدگی به دعوی خسارت رفع اثر نماید؟ این سؤال در فرضی که دادگاه تجدیدنظر دستور موقت صادر نموده با جدیت بیشتری مطرح است.



در پاسخ به سؤال مذکور باید گفت که با توجه به سیاق انشاء ماده ۳۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی به نظر می‌رسد منظور قانون گذار اقامه دعوی نزد دادگاهی بوده که به دعوی اصلی رسیدگی نموده است، زیرا دادگاه اخذ کننده تأمین تکلیفی به اجرای دستور دادگاه دیگر ندارد. ماده مذکور مقرر می‌دارد: درخصوص تأمین اخذ شده از متقاضی دستور موقت یا رفع اثر از آن، چنانچه ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهائی، برای مطالبه خسارت طرح دعوی نشود، به دستور دادگاه، از مال مورد تأمین رفع توقیف خواهد شد». ضمن آن که ملاک ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی نیز مؤید همین نظر است.

در نتیجه دعوی مطالبه خسارت ناشی از اجرای دستور موقت در صلاحیت دادگاهی است که به دعوی اصلی رسیدگی نموده و این مورد نیز از مصادیق توسعه صلاحیت و ایجاد صلاحیت تبعی است

صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض به رأی داور در دعوی مطالبه خسارت ناشی از صدور دستور توقف رأی داور

به موجب ماده ۴۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی اعتراض به رأی داور اثر تعلیقی ندارد و مانع اجرای رأی داور نمی‌شود. ماده مذکور مقرر می‌دارد: اعتراض به رأی داور مانع اجرای آن نیست، مگر آن که دلایل اعتراض قوی باشد. در این صورت دادگاه قرار توقف منع اجرای آن را تا پایان رسیدگی به اعتراض و صدور حکم قطعی صادر می‌نماید و در صورت اقتضاء تأمین مناسب نیز از معترض اخذ خواهد شد. حال اگر به رأی داور اعتراض و معترض تقاضای صدور قرار توقف منع اجرای رأی داور را بنماید و دادگاه با اخذ تأمین یا بدون اخذ آن، قرار توقف رأی داور را صادر نماید و پس از رسیدگی، حکم بر رد اعتراض صادر گردد و محکوم‌له زیان دیده، بخواهد خسارت ناشی از صدور قرار توقف را از معترض و متقاضی صدور قرار توقف اجرای رأی داور مطالبه نماید، دادخواست خود را باید به کدام دادگاه بدهد؟ دادگاهی که به اعتراض، به رأی داور رسیدگی نموده، یا دادگاهی که



طبق قواعد عمومی، صلاحیت رسیدگی به دعوی را دارد (دادگاه محل اقامت معترض به رأی داور)؟ به نظر می‌رسد قرار توقف اجرای رأی داور با اندکی تسامح شبیه به اعتراض ثالث به حکم است، زیرا در صورت اعتراض ثالث به حکم، ممکن است دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض به موجب ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم صادر نماید.

در مورد قرار توقف اجرای رأی داور نیز محکوم له رأی داور از اجرای آن منع می‌گردد و این ممانعت ممکن است موجب ورود زیان به او گردد. با این توضیح و مقایسه به نظر می‌رسد عقل سلیم، منطق حقوقی و هم‌چنین رسیدگی منظم، سریع و عادلانه اقتضاء می‌کند که این دعوی نزد دادگاهی طرح شود که به دعوای اعتراض به رأی داور رسیدگی نموده است. زیرا همان‌گونه که در مورد اعتراض ثالث گفته شد (شماره ۱۹)، دادگاهی که به اعتراض رسیدگی کرده با دعوی و پرونده آشنایی کامل داشته و از محتویات آن مطلع است، به‌علاوه تأمین را همین دادگاه اخذ نموده است و تعیین تکلیف تأمین با همین دادگاه است.

صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی در رسیدگی به خسارت ناشی از اجرای حکمی که پس از فرجام خواهی در دیوان عالی کشور نقض یا تأیید شده موضوع قسمت الف و ب ماده ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی

ماده ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد اثر تعلیقی فرجام خواهی در مورد محکوم به مالی و غیر مالی دو فرض را پیش‌بینی نموده است. این ماده مقرر می‌دارد: درخواست فرجام، اجرای حکم را تا زمانی که حکم نقض نشده است به تأخیر نمی‌اندازد و لکن به ترتیب زیر عمل می‌گردد.

الف - چنانچه محکوم به مالی باشد، در صورت لزوم به تشخیص دادگاه قبل از اجراء از محکوم له تأمین مناسب اخذ خواهد شد. ب - چنانچه محکوم به غیر مالی باشد و به تشخیص دادگاه صادر کننده حکم، محکوم علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رأی فرجامی به تأخیر می‌افتد. ملاحظه می‌شود که قانون‌گذار



در فرضی که محکوم به مالی است، به دادگاه اجازه داده است که از محکوم له تأمین مناسب اخذ و حکم اجراء شود.

نخستین سئوالی که مطرح می شود این است که تأمین را کدام دادگاه باید اخذ نماید؟ در پاسخ به این سئوال باید گفت تأمین را دادگاهی که رسیدگی نخستین نموده است، صادر می نماید، اعم از این که حکم از دادگاه بدوی صادر و قطعی شده یا نزد دادگاه تجدیدنظر قطعیت یافته باشد. (گرچه به موجب ماده ۳۶۷ قانون آیین داری مدنی مصوب ۱۳۷۹ احکام صادر از دادگاه های تجدیدنظر در امور مالی قابل فرجام خواهی نیست) زیرا به موجب ماده ۳۷۹ قانون آیین داری مدنی مرجع تقدیم دادخواست فرجامی، دادگاه نخستین صادر کننده حکم می باشد.

بنابراین دادگاه اخذ کننده تأمین نیز همان دادگاه است و تشخیص نیاز به اخذ تأمین و میزان آن نیز به عهده همان دادگاه می باشد. حال اگر دادگاه نخستین از محکوم له رأی فرجام خواسته تأمین اخذ نماید و پس از رسیدگی دیوان عالی کشور به فرجام خواهی محکوم علیه، دیوان رأی فرجام خواسته را نقض نماید و در نتیجه اجرای حکم نقض شده خسارتی به فرجام خواه (محکوم علیه رأی فرجام خواسته) وارد شده باشد، زیان دیده از اجرای حکم می تواند دعوای جبران ضرر و زیان اقامه نماید. سئوالی که مطرح می شود این است که چنین دعوایی نزد کدام دادگاه باید طرح گردد، دادگاهی که به دعوای نخستین رسیدگی نموده و تأمین اخذ کرده یا دادگاهی که طبق قواعد عمومی صلاحیت، صلاحیت رسیدگی به دعوی را دارد؟ در پاسخ به این سئوال باید گفت که دعوای جبران خسارت ناشی از اجرای حکم از متفرعات دعوای اصلی است و همان گونه که اعاده عملیات اجرایی توسط دادگاه نخستین صورت می گیرد، رسیدگی به دعوای ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم و در صورت وارد بودن دعوای پرداخت آن از محل تأمین نزد دادگاهی خواهد بود که به دعوای اصلی رسیدگی نموده و این مورد نیز از موارد توسعه صلاحیت و ایجاد صلاحیت تبعی برای دادگاهی است که به دعوای اصلی رسیدگی نموده است.



بند ب ماده ۳۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی در موردی است که محکوم به غیرمالی باشد که در این صورت محکوم علیه می‌تواند به تشخیص دادگاه تأمین بدهد و در صورت سپردن چنین تأمینی، از اجرای حکم خودداری می‌گردد. حال اگر پس از رسیدگی دیوان عالی کشور فرجام خواهی محکوم علیه رد شود و دیوان رأی فرجام خواسته را تأیید نماید، محکوم له متضرر از عدم اجرای حکم که نتیجه فرجام خواهی و سپردن تأمین از طرف محکوم علیه بوده است، می‌تواند خسارت ناشی از عدم اجرای حکم را از محکوم علیه مطالبه نماید. در این صورت نیز مرجع صالح به چنین دعوایی، دادگاهی است که به دعوی اصلی رسیدگی نموده و تأمین را اخذ نموده است. بدیهی است در صورت صدور حکم قطعی به نفع زیان دیده از عدم اجرای حکم، زیان مذکور ابتداءً از تأمین اخذ شده پرداخت خواهد شد و در صورتی که مازاد بر مبلغ تأمین باشد از باقی اموال عامل ورود زیان استیفاء می‌شود. در این فرض نیز صلاحیت دادگاه به تبع رسیدگی به دعوی اصلی توسعه یافته است.

صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی در رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از تأخیر اجرای حکم قطعی در پی اعتراض شخص ثالث

اعتراض شخص ثالث به حکم اثر تعلیقی ندارد اما ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی به دادگاه این اجازه را داده است که در صورت عدم اجرای حکم با اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را صادر نماید. این ماده مقرر می‌دارد: «اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند». همان گونه که ملاحظه می‌شود، معترض ثالث حق دارد تقاضای صدور قرار تأخیر اجرای حکم را از دادگاه بنماید و دادگاه در صورتی که تشخیص دهد (نهرینی، ۱۳۸۷)، ۲۲۸ ص) در نتیجه اجرای حکم ضرر غیرقابل جبرانی به معترض ثالث وارد می‌شود، پس از اخذ تأمین مناسب از معترض ثالث به



منظور جبران خسارت احتمالی ناشی از عدم اجرای حکم، قرار تأخیر اجرای حکم را صادر می‌نماید. در نتیجه صدور این قرار، حکم اجرا نمی‌شود و محکوم‌له از اخذ محکوم به برای مدتی محروم می‌گردد.

اگر پس از طرح دعوی اعتراض ثالث و صدور قرار تأخیر رسیدگی، دادگاه حکم بر بی‌حقی معترض ثالث صادر یا به هر جهت دعوی معترض ثالث رد شود، محکوم‌له حکم مورد اعتراض که از قرار تأخیر اجرای حکم زیان دیده است، می‌تواند مطالبه ضرر و زیان نماید، با توجه به اینکه ممکن است معترض ثالث در محلی غیر از محل دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی اقامت داشته باشد. مثلاً حکم مورد اعتراض نزد دادگاه تهران صادر شده و اعتراض به آن، نزد دادگاه صادر کننده حکم (در تهران) به عمل آمده (ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی) اما محل اقامت معترض ثالث گیلان باشد، حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که دعوی مطالبه خسارت ناشی از تأخیر در اجرای حکم و هزینه دادرسی که در نتیجه اعتراض معترض ثالث و تقاضای او بر صدور قرار تأخیر اجرای حکم ایجاد شده است، باید نزد کدام دادگاه طرح شود، دادگاه استان گیلان (محل اقامت خواننده) یا دادگاهی که به اعتراض ثالث رسیدگی نموده است (دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی)؟ به نظر می‌رسد همانند موارد قبل منطوق، عقل سلیم و رسیدگی منظم، سریع و عادلانه اقتضاء دارد که این دعوی نزد دادگاهی طرح شود که به دعوی معترض ثالث رسیدگی و از او تأمین اخذ نموده است. در این مورد هم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوی خسارت ناشی از اعتراض و صدور قرار تأخیر اجرای حکم به تبع رسیدگی به دعوی اصلی توسعه می‌آید و در واقع صلاحیت تبعی است.

صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی در رسیدگی به خسارت ناشی از اجرای حکم در صورت قبول اعاده دادرسی و فسخ حکم (بند ب ماده ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی). ماده ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: با درخواست اعاده دادرسی و پس از صدور قرار قبولی آن به شرح زیر اقدام می‌گردد. الف: چنانچه محکوم به غیرمالی باشد، اجرای حکم متوقف خواهد شد. ب- چنانچه



محکوم به مالی است و امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد به تشخیص دادگاه از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ و اجرای حکم ادامه می‌یابد. به موجب این ماده در فرضی که محکوم به غیر مالی است، اعاده دادرسی اثر تعلیقی داشته و مانع اجرای حکم است. اما در فرضی که محکوم به مالی است، دادگاه به تشخیص خود از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ و عملیات اجرایی ادامه می‌یابد. ممکن است دادگاه پس از رسیدگی، اعاده دادرسی را وارد تشخیص و حکم مورد اعاده دادرسی را فسخ نموده و اقدام به صدور حکم به نفع متقاضی اعاده دادرسی بنماید، در این صورت متقاضی اعاده دادرسی می‌تواند ضرر و زیان ناشی از اجرای رأی را از محکوم‌له حکم مورد اعاده دادرسی که فسخ شده مطالبه نماید و تأمین نیز به همین منظور اخذ شده است. این‌جا نیز همان سئوال طرح می‌شود که آیا چنین دعوایی باید نزد دادگاهی که به موجب قواعد صلاحیت، صلاحیت رسیدگی به دعوی را دارد طرح شود یا دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی و تأمین اخذ نموده است؟ به نظر می‌رسد، در این‌جا نیز صلاحیت دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی نموده توسعه می‌یابد و این دادگاه به تبع دعوای اصلی، صلاحیت رسیدگی به دعوی را دارد.

نتیجه‌گیری

توسعه صلاحیت و ایجاد صلاحیت تبعی برای دادگاه‌ها در مواردی که احصاء گردید و هم‌چنین موارد مشابه، موجب نظم، سرعت و اجرای بهتر عدالت در دادرسی است. لذا اصلاح قوانین و وضع قاعده در خصوص صلاحیت تبعی و احصاء موارد آن، می‌تواند کمک شایان توجهی به دادرسی منظم، سریع و عادلانه بنماید. بنابراین پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار در این مورد قانون را اصلاح نموده و صلاحیت تبعی دادگاه‌ها را مشخص و تعیین نماید.



منابع
فارسی

- اسماعیل عمر نبیل، (۲۰۰۹)، *قانون اصول المحاکمات المدنیه* ۱۵۸ص، منشورات الحلبي الحقوقیه، ش ۳۹.
- جعفری لنگرودی محمد جعفر، *دانشنامه حقوقی*، جلد چهارم، امیر کبیر
- الحلام عبدالرحمن، (۲۰۰۸)، *شرح قانون المرافعات المدنیه*، الجزء الاول، ص ۵۳۸ الطبعة الثانية، العاتک لصناعه الكتاب القاهره.
- الحلام عبدالرحمن، (۲۰۰۸)، *شرح قانون المرافعات المدنیه*، الجزء الاول، ص ۵۳۸ الطبعة الثانية، العاتک لصناعه الكتاب القاهره.
- خلیل احمد، (۲۰۰۱)، «امتداد الاختصاص، منشورات حلبي الحقوقیه بیروت- لبنان»، خلیل، احمد، «اصول المحاکمات المدنیه»، شماره ۷۳ . المبحث الاول، ماهیه الاختصاص القیمی و نطاقه، ص ۸۳، منشورات الحلبي الحقوقیه، بیروت، لبنان .
- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، جلد اول، دوم، سوم، مجلد
- فتحی مسقانی بدیع‌اله، (۱۳۸۶)، «بررسی دعوی متقابل در حقوق ایران، انگلستان و فرانسه»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی.
- متین دفتری احمد، (۱۳۷۸)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، چاپ اول، جلد اول، شماره ۸۸، مجمع علمی و فرهنگی مجلد.
- «مجموعه نشست های قضایی، مسائل آیین دادرسی مدنی»، (۱۳۸۷)، معاونت آموزش قوه قضاییه، ویرایش سوم، جلد اول، ص ۳۸، جاودانه.
- محمود سیداحمد، (۲۰۰۵)، «اصول التقاضی وفقاً لقانون المرافعات» جامعه عین شمس.
- مقصودپور رسول، (۱۳۸۹)، *دعوی طاری و شرایط اقامه آن*، چاپ اول، مجمع علمی و فرهنگی مجلد.
- نهرینی فریدون، (۱۳۸۷)، *دستور موقت در حقوق ایران و پژوهش های حقوق تطبیقی*، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول.



لاتین

- *Gaston stefani – Georges levasseur – Bernard Bouloc – Procédure pénale* - *l' action civil.*
n° 225 a' 355- P 186 a' 322- 18 édition – Dallez 2001. Gérard Cornù.
Vocabulaire juridique – puf e'dition 2007.
- *Gérard Cornù, Jean foyer – proce'dure civil 3 e'dition – p118- la compe'tence accidentelle puf – 1996.*
- *Judicial. Process – Henry j. Abraham, seventh Edition oxford – university press. 1998.*
- *Loic Cadiet – liberté des conventions et clauses relatives au reglement des litiges* - *Ptites Affiches – 2000- n 9.*
- *Loic Cadiet – Jacques Normand – Soraya Amrani Mekki – Théorie general du proce's – n° 102 a`116- Puf 2010.*
- *Hare and Brow – Civil litigation. Chapter 1- civil courts n 10001. P1 - London SWEET and MAXWELL 2003.*
- *Pierre Jullien - Natalie Fricero – Droit judiciaire privé – L.G.D.J- 2001- n° 196 à 185 p75-Christophe Lefort- procédure civil- Dalloze- 2° édition- 2007- n° 1266– à 209.*